

کردی

کژال ابراهیم خدر

کژال ابراهیم خدر (شاعر معاصر کردستان) ترجمه: بابک صحرانورد

کژال ابراهیم خدر سال ۱۹۶۸ در شهر قلاذزی عراق متولد شده است. از سال ۱۹۸۷ نخستین شعرهایش را در نشریات منتشر کرده است. تاکنون بیشتر از ده مجموعه شعر از او به چاپ رسیده است که برخی از آنها عبارتند از: در حضور ذکر امشب، جنگ و صلح، گریه کلام، جشن مرگ، دل و رنگ، دو قطره اشک و خنده.

کژال ابراهیم خدر از شاعران نسل سوم شعر کردستان عراق و از هم‌نسلان شاعرانی چون مه‌باد قره‌داغی، دلاور قره‌داغی و برزان هستیار می‌باشد. می‌توان گفت او در پروسه شعر نو کردستان جزو اولین شاعران سپیدگوی زن این دیار می‌باشد که سعی در بکارگیری نوعی زبان ساده اما زبانه دارد؛ زبانی که توانسته با خواست‌ها و آرزوهای زن کردهم خوانی داشته باشد. زبانی که در آن باناشکیبایی، شکل عمیقی از سیرت زن را در شعرش به تصویر کشیده و شاید به همین دلیل است که شعر او در بین زنان شاعر کرد جزو پرمخاطب‌ترین‌هاست.

۱	۱
آن‌گاه که خورشید می‌دمد و مهتاب را پس می‌زند من زلف شعرهایم را بارانی از شیشه و زلنگ‌زنگ‌النگوی دخترکی فریبامی‌کنم. آن‌گاه که قلم موی دست نقاش نوید بهار را می‌آورد بر بوم من گردنبندی از حرف می‌شوم و چهره‌ی پژمرده‌ام را به دست درختی پراز برگ می‌سپارم. من گردنبندی از شعر را می‌افکنم در گردن باد و آن‌گاه جنگ ظلمت پایان می‌پذیرد. این منم درختی بالا بلند باخزان یکی می‌شوم و کابوس غم را جامی گذرام و شب دیجور ناوقت را، به آسمان خوش‌رنگ فردا نوید می‌دهم.	کاتئی خۆر، تریفه‌ی مانگ داده پۆشی من پرچی هۆنراوه‌م ده‌که‌مه بارانی شوشه‌و، بازنه‌ی ده‌ستی کیزۆله‌یه‌ک کاتئی فلچه‌ی ده‌ستی نیگار کیشیک مژده‌ی به‌هار بۆسه‌ر تابلوی ره‌نگین دینن من ده‌بمه‌گه‌ردانه‌یه‌ک ووشه‌و روخساری ژاکاوم ده‌مه‌به‌ر دره‌ختن له‌گه‌لآ ئه‌و کاتانه‌ی من ملوانکه‌یه‌ک هۆنراوه ده‌نیمه‌گه‌ردنی زریان شه‌ری تاریکی کۆتایی دئ ئه‌وه‌منم دره‌ختی بالام تیکه‌ل به‌گه‌لاریزان ده‌بی‌و تارمایی خه‌م جیده‌هیلم و شه‌وه‌زنگی ناوه‌خت، ده‌که‌مه‌سامالی به‌یانی.

۲

من شه پۆلی ده ریایه کم
 هه موو روژئی چه نده ها جار
 ده ست ده که مه ملی خویناوی خه م و
 سپیده ی هه هوو به یانیه کیش
 په ره ی گزنگ، وه کوو تیشکی په لکه زیرینه
 باوه ش به ناخمدا ده که ن.

۳

مروّف هه یه
 په نجه ره ی دلّ ده کاته وه
 له و لاشه وه
 بالنده نیه نه یکوژئی
 کانی نیه ووشکی نه کا
 گوئیک نیه نه یوه رینئی
 مروّف هه یه

کوره ی دلئی، پریشکی خوینی لئی ده تکی
 له پی ده ست و په نجه ی ساردی
 ناوه نگی وه رینی لئی ده پرژی.

۴

من و شیعر ئاوینه ی سپی به یانین
 من و شیعر تیشکی زیرینی زه وین
 ئه و دیت له سه ر ره نگی گه لاکانیش
 وه کوو ناوه نگی به ر به یان
 وه کوو شه ونم

سه وز و سپی خوئی ده نوینئی
 ئه و دیت مه رگی شنه ی ئیوارانیش
 وه کوو دارئه خه وانیک ده نیژی .

۲

من تلاطم دریایم
 که هر روز و همیشه
 دست در گردن خونبار غم می اندازم و
 بامداد هر سحرگاه
 نخستین پرتو خورشید، چون پرتورنگین کمان
 در جانم لانه می کند.

۳

آدمی هست
 قلب خود را می گشاید
 از آن سونیز
 پرنده ای نیست نکشته باشد
 چشمه ای نیست خشک نکرده باشد
 گلی نیست پرپر نکرده باشد.
 آدمی هست
 پشنگ خون می تکد از قلبش
 و از انگشتانش
 آونگ ریختن فرو می ریزد.

۴

من و شعر
 آیینه ی سپید سحر گاهیم
 من و شعر
 پرتو طلایی گون زمینیم
 شعر می آید
 چون آونگ بامدادان
 چون شبم
 بر روی رنگ رنگ برگ ها
 سبز و سپید
 جلوه گری می کند.
 او می آید و مرگ نسیم عصر رانیز
 چون درخت ارغوانی
 تسلیم خاک می کند.

من و فرمیسکی گوله باخ
 من و تیشکی زیرینی هه تاو
 له نامیزی یه کتریدا نووستوین
 نیستاکه، ته مه نی من و شیعر له یه ک ده چن
 زام و شه وی ره نگاله بیم
 بونی وه رزی به هاریان لی دئی
 هه ر چی ئاواز و به سته یه
 هه ر چی هیوا و خوزگه یه
 بو شه و گاری روون ده روانن
 نیستاکه من وه کوو جارن
 نه و کاتانه ی بازنه ی شه ونم
 وه کوو گوله گه نم سه وز ده چنه وه
 خوشه ویستی سنبه ریکه هه میشه بی
 پر له گزنگی به یانی
 پر له نه ستیره ی جوان و
 له دنیاپه ک ره نگاله بی.

من و اشک زلال گل سرخ
 من و پرتو طلایی گون آفتاب
 در آغوش هم غنوده ایم.
 اکنون، عمر من و شعریکی ست
 زخم و شب رنگارنگم
 بوی خوش فصل بهار دارد
 هر چه آواز و ترانه ست
 هر چه امید و آرزوست
 چشم به شب های روشن دارند
 اکنون من چون دیروزهایم
 آن دم که النگوی شبنم
 چون گل گندم سبزمی شود
 عاشقی برایم سایه بانی جاودانی ست
 سرشار از تلالو درخشان آفتاب صبحگاهی ست
 و سرشار از ستاره های سوسوزن نورانی
 در این جهان رنگارنگ.

ده ستیکم بده یه، ده ستیکم بو تو
 چاو یکم بده یه، چاو یکم بو تو
 با دلنیا بم به شیکی له من
 به شیکم له تو.

دستت رابه من بده، دست هایم از آن توست
 چشمت رابه من بده، چشم هایم از آن توست
 بگذار باقلب هامان هم کلام شویم
 تاهر دو سهمی از هم باشیم.

له منالیکی نیرگز فروش ده چی
 که به لاماتیده په ری
 نه و وه رزه ده بی به به هار.

تو چون کودک گل نرگس فروش
 از کنارم می گذری.
 این فصل من
 فصل بهاران می شود.

۸

ده مه وئ دواى مردنم
له نيو باوه شى تودا بمنيزن
چونكه به هه شتتيك نيبه
له باوه شى تو ئاسوده تر بئ و
دوزه خيک نيبه
وه ک ئاگرى خوشه ويستيت
بمسووتيني.

۸

مى خواهم پس از مرگم
در آغوش تو دفنم کنند
چراکه هيچ بهشتى آسوده تر از آغوش تو نيست.
و هيچ دوزخى
چون آتش عشق تو
سوزنده و کشنده نيست.

۹

که من هه ميشه له به ر ده متا
ببم به ئاو
توس بو من ببه به هه تاو
بمکه هه لم
با هه ردووکمان له هه وريکا
کو ببينه وه
له يه کترى جيا نه بينه وه.

۹

آن گاه که من هر دم به پای تو
قطره قطره آب مى شوم
تو هم برايم آفتابى شو
بخارم کن
تا هر دو در ابرى باشيم
تا هميشه با هم باشيم.

۱۰

هه ر چى گول و خونچه ي شاره
هه موو بوئى توى گرتووو
ده لئین گوايه به ر له روشتن
عه ترى هه ناسه ت رشتووو...

۱۰

هر چه گل و غنچه در شهر است
همه بوى تو دارند
مى گویند شاید که قبل از کوچات
عطر نفس هایت را افشاندی.